باسمه تعالی

بیستمین همایش سالانه دانشجویان و دانش‌آموختگان ایرانی خارج از کشور- شهریور ماه ۱۴۰۵

تحولات در دیدگاه دانشمندان تراز اول جهان درباره علم و دین و فلسفه

سخنران: دکتر مهدی گلشنی

به نزد او که جانش از تجلاست همه عالم شتاب حق تعالی‌ست

و از او هر آدمی چون سوره‌ای خاص یکی چون فاتحه دیگر چو اخلاص

در این ره انبیا چون ساربانند دلیل و رهنمای کاروانند

و از ایشان سید ما گشته سالار هم او اول هم او آخر در این کار

خدمت اساتید معظم، برادران و خواهران دانشجو سلام عرض می‌کنم. خوشبختم که در خدمتتان هستم. بنده تقریباً ۶۰ سال پیش، اوایل دهه ۱۹۶۰، به مدت ۹ سال در آمریکا بودم و شرایط دانشگاه‌ها در آن زمان با امروز فرق داشت. تحولات مهمی در این ۳۰، ۴۰ سال اخیر اتفاق افتاده که متأسفانه در کشور ما انعکاس نداشته و اداهای زشتی که در آمریکا هست، به کشور منتقل شده است. ولی آن چیزهای مثبتی که اتفاق افتاده، به کشور ما منتقل نشده و اتفاقاً آن چیزهایی که اتفاق افتاده در جهت فرهنگ اسلامی ما بوده است که بنده می‌خواهم در این جهت توضیحی بدهم. وقتی دوره تمدن اسلامی حاکم بود، علم و دین و فلسفه هماهنگی داشتند. یک چتر فلسفی و متافیزیک بر سر فیزیک و علوم طبیعی بود. و این متافیزیک هم خیلی از اصول خودش را از دین می‌گرفت. اصلاً جدایی نمی‌دیدند. خودشان می‌گفتند کار علمی‌مان یک نوع عبادت است؛ یک نوع عبادت، نماز و روزه و امثالهم است و یک نوع عبادت هم تجربه و نظریه‌پردازی. بنابراین یک نوع جامع‌نگری حاکم بود، ولی این جامع‌نگری بعد از شروع علم جدید، کم‌کم از بین رفت. این جامع‌نگری در زمان نیوتون هم هنوز بود؛ به‌طوری که نیوتون[۱] وقتی کتاب مهم «اصول ریاضی فلسفه طبیعی» را نوشت، به اسقف بنتلی نوشت: «امیدوارم این کتاب وسیله نزدیک بندگان خدا به خدا باشد.»

ولی به قرن نوزدهم که می‌رسیم، تحولات مهمی اتفاق افتاد. اولاً «آگوست کُنت»[۲] ظهور کرد که مکتب «پوزیتیویسم» را به وجود آورد. می‌گفت پوزیتیویسم (علم مثبت) رسیده‌ایم. خاصیتش چیست؟ فقط چیزهای قابل تجربه، قابل مشاهده و قابل تجربه با حواس ارزش دارد. بنابراین نه فلسفه و نه دین. در صورتی که خودِ این مکتب هم یک مکتب فلسفی بود، ولی به هر حال این نظریه را مطرح کرد که فقط چیزهایی که ریشه در تجربه دارند ارزش دارند. هم‌زمان، داروینیسم هم مطرح شد. آن هم نه با خدا کار داشت و نه با

[۱] . ایزاک نیوتن (Isaac Newton): فیزیکدان و ریاضی‌دان انگلیسی و نویسنده کتاب «اصول ریاضی فلسفه طبیعی» (Principia Mathematica) بود؛ کتابی که در آن قوانین حرکت و قانون گرانش عمومی را صورت‌بندی کرد و از آثار بنیادین فیزیک کلاسیک به شمار می‌رود.

[۲] . آگوست کنت (Auguste Comte): فیلسوف فرانسوی و بنیان‌گذار پوزیتیویسم (اثبات‌گرایی) بود؛ معتقد بود شناخت معتبر باید بر مشاهده و تجربه علمی استوار باشد و از این دیدگاه، برای متافیزیک و الهیات در شناخت علمی جایگاه محدودی قائل می‌شد.

فلسفه. متوجه هم نبود که دارد یک فرض فلسفی را به کار می‌برد و این ادامه پیدا کرد. بعد، به علت اینکه فناوری پیشرفت کرد، علوم خیلی تخصصی شد و دیدگاه‌ها خیلی باریک شدند.

در نیمه دوم قرن بیستم، مکاتب شبیه همین داروینیسم و این‌ها مثل فرویدیسم و امثالهم ظاهر شد. و در نیمه اول قرن بیستم هم، [مکاتبی] ظاهر شد که این پوزیتیویسم را تقویت کرد. مثلاً نظریه کوانتوم استاندارد در سال ۱۹۲۵ از اروپا مطرح شد، فراگیر شد و همه مقلدش شدند. آن‌ها معتقد به پوزیتیویسم بودند و می‌گفتند: من دنبال یک نظریه هستم که بتواند تجاربم را توضیح بدهد. آلبرت انیشتین[۱] و ماکس پلنک[۲] و اروین شرودینگر[۳] و لویی دوبروی[۴]، مخالف این دیدگاه بودند. می‌گفتند ما می‌خواهیم طبیعت را بفهمیم؛ بفهمیم چه قوانینی بر طبیعت حاکم است. ولی این‌ها گوش نمی‌دادند. اکثریت گوش نمی‌دادند. بنابراین انیشتین شکایت کرد و گفت نقش مُد غالب در فیزیکدان ها مثل نقش مد در لباس خانم‌ها است. شکایت کرد و همراه با پلانک با این‌ها دعوا و مرافعه داشت. کم‌کم همین‌طور ادامه پیدا کرد تا وارد نیمه دوم قرن بیستم می‌شویم. از سال ۱۹۶۰ به بعد اتفاقات خیلی مهمی افتاد.

اولاً کارل پوپر[۵] گفت که ما ارزش‌های اخلاقی را از علم نمی‌توانیم به دست بیاوریم. چرا عدالت خوب است؟ چرا ظلم بد است؟ چرا باید به مردم کمک کرد و غیره؟ این‌ها را از علم نمی‌توان [به دست آورد]. هیچ قضیه تئوری علمی، هیچ قضیه علمی نمی‌تواند این‌ها را توجیه کند. برای این مسائل باید سراغ فلسفه برویم. پوپر یک نکته دیگر هم گفت که سرنخ رشته‌های فلسفه علم بود. نکته دیگر چه بود؟ گفت یک عده سؤالات بنیادی هم داریم: از کجا آمدم؟ به کجا می‌روم؟ چکار می‌کنم؟ که من وقتی این جمله پوپر را خواندم و به یاد شعر مولانا افتادم:

«از کجا آمده‌ام؟ آمدنم بهر چه بود؟ به کجا می‌روم آخر؟ ننمایی وطنم»

این‌ها یک سری سؤالات بنیادی انسان است. ولی گفتند در خود علم هم سؤالاتی مطرح است که خود علم نمی‌تواند جواب بدهد: چرا این قوانین فعلی بر جهان حاکم است؟ چرا ما جهان را می‌فهمیم؟ چرا می‌شود جهان را با ریاضیات توضیح داد؟ چرا فقط یک جهان داریم؟ علم ننمیتواند این سوالات را توضیح دهد.

پیتر مداوار[۶] برنده جایزه نوبل در زیست‌شناسی و پزشکی بود. آمد همین سؤالات پوپر را مطرح کرد و گفت جواب این سؤالات را یا باید از فلسفه گرفت یا از دین. جواب سؤالات را از خود علم نمی‌توانیم بگیریم. چرا ما دنیا را می‌فهمیم؟ چرا این قوانین حاکم است؟

---

[۱]. آلبرت اینشتین (Albert Einstein): فیزیکدان آلمانی-آمریکایی و یکی از بنیان‌گذاران فیزیک نوین بود؛ نظریه‌های نسبیت را ارائه کرد و در مباحث فلسفه علم بر نقش مفاهیم نظری، عقل و واقعیت مستقل از مشاهده مستقیم تأکید داشت و با برخی گرایش‌های پوزیتیویستیِ زمان خود فاصله داشت.

[۲]. ماکس پلانک :(Max Planck) فیزیکدان آلمانی و از بنیان‌گذاران نظریه کوانتوم بود؛ او بر وجود واقعیتی مستقل از ذهن و مشاهده انسان تأکید داشت و با برخی تفسیرهای صرفاً تجربه‌گرایانه و پوزیتیویستی از علم مخالفت می‌کرد.

[۳]. اروین شرودینگر :(Erwin Schrödinger) فیزیکدان اتریشی و از بنیان‌گذاران مکانیک کوانتومی بود؛ در کنار کار علمی، درباره ماهیت واقعیت، آگاهی و رابطه ذهن و ماده بحث می‌کرد و با تقلیل کامل واقعیت به توصیف‌های صرفاً فیزیکی موافق نبود.

[۴]. لویی دو بروی :(Louis de Broglie) فیزیکدان فرانسوی و از پیشگامان مکانیک کوانتومی بود که دوگانگی موج–ذره را مطرح کرد و برای الکترون‌ها خاصیت موجی قائل شد؛ همچنین در برابر برخی تفسیرهای کاملاً احتمالاتی از مکانیک کوانتومی، از علیت و وجود یک واقعیت فیزیکی عینی دفاع می‌کرد.

[۵]. کارل پوپر :(Karl Popper) فیلسوف علم اتریشی ـ بریتانیایی و از منتقدان مهم اثبات‌گرایی بود که معیار ابطال‌پذیری را برای تمایز نظریه‌های علمی از غیرعلمی مطرح کرد و معتقد بود علم نمی‌تواند به همه پرسش‌های بنیادی، اخلاقی و ارزشی پاسخ دهد.

[۶]. پیتر مداوار :(Peter Medawar) زیست‌شناس بریتانیایی و برنده جایزه نوبل فیزیولوژی و پزشکی در سال ۱۹۶۰ بود که به‌ویژه در زمینه ایمنی‌شناسی و پیوند بافت و مفهوم تحمل ایمنی اکتسابی پژوهش کرد.

این‌ها را نمی‌توانیم از خود علم بگیریم. بعدش اتفاقات مهم دیگری افتاد. آن چه بود؟ ظهور مکاتب مختلف فلسفه؛ توماس کوهن[۱]، ایمره لاکاتوش[۲] و غیره. این‌ها اختلافاتی داشتند، ولی در یک چیز مشترک بودند.

در هر علمی یک عده اصول حاکم وجود دارد که این اصول از خود آن علم گرفته نشده‌اند؛ که به این اصول، اصول عام گفته می‌شود. ولی شما این‌ها را فرض بکنید تا توضیح بدهید. این قضیه در یونان هم بود. هندسه اقلیدوسی بر مبنای پنج اصل بنا شده بود. مثلاً اصل پنجم این بود: اگر یک خط داشته باشیم و یک نقطه خارج آن، فقط یک خط به موازات آن میکشیم. ولی ابن هیثم[۳] و خیام[۴] و خواجه نصیر[۵] ایراد گرفتند که نه، اصل پنجم را می‌شود از بقیه اصول گرفت. به طوری که یک دانشمند انگلیسی در اواخر قرن هجدهم می‌گوید اگر کتاب الشافیه[۶] خواجه نصیر زودتر به لاتین ترجمه شده بود، هندسه‌های غیر اقلیدسی که انیشتین و این‌ها به کار بردند، زودتر مطرح می‌شدند. آن‌ها روشن‌بینانه با استدلال پیش می‌رفتند و تابع تقلید از یونان و این‌ها نبودند.

ابن هیثم می‌گوید که هر مطلبی را خواندید یا از کسی شنیدید را بدون دلیل قبول نکنید. خودش هم آمد نظریه نور بطلمیوس[۷] را کنار گذاشت و یک نظریه درباره نور داد که بعضی از نکاتی که در نظریه نورش آمده، در علم جدید به نام اروپایی‌ها آمده است. مثلاً سینوس آی مساوی است با n سینوس آر. این‌ها کار ابن هیثم است و خود اروپایی‌ها هم به این موضوع معترف هستند. این نشان می‌دهد که هیچ علمی بدون اصول نمی‌شود.

نیوتن سه قانون حرکت و یک ثقل قانون گرانش عمومی (هر جسمی، اجسام دیگر را متناسب با جرم خودش جذب می‌کند) این چهارتا را آورد و گفت من فرضیه نمی‌سازم؛ یعنی چیز دیگری وارد نمی‌کنم. ولی مک مولین[۸]، فیلسوف درجه اول معاصر که در آمریکا زندگی کرد، مک مولین گفت انیشتین کتاب‌هایش پر از مفروضات متافیزیکی است و در کتاب نورش، در کتاب مکانیکش، مفروضاتی وجود دارد که این‌ها را از خود علم به دست نیاورده است. بنابراین معلوم شد که هیچ علمی بدون اصول نیست. ولی یک چیز دیگر هم ثابت شد. در آخر قرن نوزدهم که میگفتند آخر فیزیک است. پلانک می‌گوید من می‌خواستم دکترا و این‌ها بگیرم. من رفتم پیش استادم گفتم می‌خواهم ادامه بدهم. گفت نرو فیزیک، دیگر در آخر فیزیک هستیم، برو زیست‌شناسی. ولی خوشبختانه

---

[۱]. توماس کوهن (Thomas Kuhn): فیلسوف و تاریخ‌نگار آمریکایی علم بود که با طرح مفهوم پارادایم و «انقلاب‌های علمی» نشان داد تحول علم همیشه به‌صورت انباشتی و خطی پیش نمی‌رود و گاهی با تغییر بنیادی چارچوب علمی رخ می‌دهد.

[۲]. ایمره لاکاتوش (Imre Lakatos): فیلسوف علم مجارستانی ـ بریتانیایی بود که با طرح مفهوم برنامه‌های پژوهشی علمی، دیدگاه‌های ساده‌انگارانه درباره روش علمی و ابطال‌پذیری را نقد کرد و بر تحول و ارزیابی نظریه‌ها در چارچوب برنامه‌های پژوهشی تأکید داشت.

[۳]. ابن هیثم (حسن بن هیثم): دانشمند و فیزیک‌دان مسلمانِ سده چهارم و پنجم هجری بود که در نورشناسی، ریاضیات و روش علمی نقش مهمی داشت و با تأکید بر مشاهده، آزمایش و شواهد، از پیشگامان روش تجربی به‌شمار می‌رود.

[۴]. عمر خیام: دانشمند، ریاضی‌دان، فیلسوف و شاعر ایرانیِ سده پنجم و ششم هجری بود که در ریاضیات، به‌ویژه جبر و هندسه، و نیز در نجوم آثار مهمی داشت و در اصلاح تقویم جلالی نقش داشت.

[۵]. خواجه نصیرالدین طوسی: دانشمند، فیلسوف، ریاضی‌دان و منجم ایرانیِ سده هفتم هجری بود که در ریاضیات، نجوم، فلسفه و منطق آثار مهمی پدید آورد و رصدخانه مراغه را بنیان گذاشت.

[۶]. الرسالة الشافیه عن الشک فی الخطوط المتوازیة «دارد. این رساله در هندسه است و به مسئله خطوط متوازی و مباحث مرتبط با اصل پنجم اقلیدس می‌پردازد.

[۷]. بطلمیوس (کلودیوس بطلمیوس): ریاضی‌دان، اخترشناس و جغرافی‌دان یونانیِ سده دوم میلادی بود که با کتاب المجسطی، نظام زمین‌مرکزی و مدل‌های ریاضی حرکت اجرام آسمانی را تدوین کرد و قرن‌ها بر نجوم جهان اسلام و اروپا تأثیر گذاشت.

[۸]. ارنَن مک‌مولین (Ernan McMullin): فیلسوف علم آمریکایی و استاد دانشگاه نوتردام بود که در زمینه فلسفه علم، واقع‌گرایی علمی، متافیزیک و رابطه علم و دین پژوهش می‌کرد و از چهره‌های برجسته در گفت‌وگوی میان علم و الهیات به‌شمار می‌رفت.

گوش نداد و نظر خودش را پیش برد. این است که در قرن نوزدهم می‌گفتند آخر علم است، ولی حالا معلوم شد که بله، اگر یک نظریه پیدا شود که تعداد زیادی آزمایش را توضیح بدهد، نظریه‌های دیگری هم پیدا می‌شود که همین آزمایش‌ها را توضیح بدهد.

تفاوت این نظریه‌ها در بعضی اصول است. اتفاقاً این قضیه ثابت شده. در نیمه اول قرن نوزدهم، مکانیک کوانتوم استاندارد چه بود؟ می‌گفت در دنیای اتمی شانس حاکم است. الکترون، برای حرکاتش، شانس حاکم است. الکترون می‌رسد به یک جایی که میدان الکتریکی یا میدان مغناطیسی هست. دلش خواست از این‌ور می‌رود، دلش خواست از آن‌ور می‌رود. شانس حاکم است. انیشتین جوابشان را داد که اگر شانس حاکم است و اگر این‌طور است، من ترجیح می‌دهم کارمند یک قمارخانه باشم تا فیزیکدان.

ولی یک اتفاق مهمی افتاد. در سال ۱۹۵۲، دیوید بوهم[۱] فیزیکدان مقیم هاروارد یک نظریه جدید کوانتوم داد که علیت حاکم است. اگر شما علت را کشف نکردید، دلیل بر نبودنش نیست. اتفاقاً یک عده فیلسوفان اروپایی هم این ایراد را گرفته بودند که شما علیت را به این راحتی کنار نگذارید، ولی بوهم آمد تمام آزمایش‌ها را با فرض علیت انجام داد.

بنابراین شما کدام دو تا نظریه را می‌پسندید؟ اینجاست که پای دین به وسط می‌آید. اگر بروید سراغ اسلام، می‌گوید علیت. یعنی هیچ چیزی شانسی نیست؛ همه‌چیز «وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ»[۲] است و صریحاً هم گفته شده که چیزی بدون علت نیست. این موضوع را می‌شود مفصل با آیات قرآن و احادیث توضیح داد.

جالب است که در نیمه دوم قرن بیستم، خیلی از فیزیکدانانی که در نیمه اول قرن حاضر نبودند تکان بخورند، نظرشان به علّی بودن برگشت. مثلاً هنری استپ[۳] یک فیزیکدان تراز اول است که در همان زمانی که من در برکلی بودم، ایشان هم در آزمایشگاه‌های اتمی و هسته‌ای آنجا بود، از نظریه‌اش برگشت. خیلی واضح استدلال کرد که من این استدلال را در یک مقاله دایرةالمعارفی هم آورده‌ام. استدلال کرد که باید علیت حاکم باشد؛ نیافتن دلیل، بر نبودن آن دلالت نمی‌کند. پس فهمیدند که باید فلسفه را به کار ببرند.

اتفاقات دیگری هم افتاد. حدود ۲۶ سال پیش، یک عده از اساتید MIT مقاله‌ای در روزنامه نیویورک‌تایمز، که مشهورترین روزنامه آمریکایی است، نوشتند. چه گفتند؟ گفتند فارغ‌التحصیل‌های ما در جامعه آمریکا موفق نیستند. رئیس دانشگاهMIT ، که مهم‌ترین دانشگاه مهندسی آمریکا و بلکه دنیاست و در تمام فهرست‌ها در رتبه‌های بالاست، آدم بسیار زرنگ و دانایی بود. او یک جلسه بین اساتید علوم انسانی و اساتید مهندسی برگزار کرد. نتیجه این جلسه چه بود؟ نتیجه جلسه این بود که هر دانشجوی مهندسی در دانشگاه MIT باید از یک فهرست ۱۷ درس علوم انسانی، حداقل هفت درس را انتخاب و بگذراند وگرنه نمی‌تواند فارغ‌التحصیل شود. MIT یک کار دیگر هم انجام داد: لیسانس مشترک علوم انسانی و مهندسی. یعنی لیسانس مشترک علوم انسانی و علوم پایه را هم راه‌اندازی کرد. این موضوع به دانشگاه‌های دیگر هم سرایت کرد.

---

[۱] یوید بوهم :(David Bohm) فیزیکدان آمریکایی و از نظریه‌پردازان برجسته فیزیک کوانتومی که درباره تفسیرهای علّی و واقع‌گرایانه مکانیک کوانتومی، به‌ویژه نظریه متغیرهای پنهان، پژوهش کرد.

[۲] سوره انعام - آیه ۵۹ / هیچ تر و خشکی نیست مگر آنکه در کتابی روشن [ثبت] است.

[۳]. هنری استَپ :(Henry Stapp) فیزیکدان نظری آمریکایی و پژوهشگر فیزیک کوانتومی بود که به‌ویژه درباره‌ٔ مبانی مکانیک کوانتومی، مسئله‌ٔ مشاهده‌گر و ارتباط احتمالی فیزیک کوانتومی با ذهن و آگاهی پژوهش کرد.

دانشگاه کالیفرنیا که آن هم یکی از مهم‌ترین دانشگاه‌های مهندسی آمریکا، فلسفه علم را گذاشت. این درس علوم انسانی را در برنامه خود قرار داد. پس علوم انسانی هم زنده شد.

یک چیز دیگر هم زنده شد و آن، دین بود. وقتی که بنده در سال ۱۹۶۰، یعنی حدود ۶۰ سال پیش، برای ۹ سال در دانشگاه برکلی آمریکا بودم، در کلاس‌های فیزیک که استادهای ممتاز تدریس می‌کردند، نه می‌شد سؤال دینی کنیم و نه سؤال فلسفی و نه علوم انسانی. هیچ‌کدام از این‌ها مطرح نبود. ولی حالا قضیه چه شده است؟ اولاً علوم انسانی را بسیاری از دانشگاه‌های آمریکا جدی می‌گیرند. ثانیاً رشته‌های بین آن علوم و علوم انسانی راه افتاده است؛ مثلاً «مدیکال هیومَنیتیسم» یا علوم انسانی پزشکی. که من در دانشگاه بقیۀالله الاعظم تهران، یک سخنرانی درباره همین موضوع داشتم. علوم انسانی کجا در پزشکی وارد می‌شود؟ یک شاخه خاصی از پزشکی، همین علوم انسانی پزشکی است. قضیه خیلی تغییر کرده است. نتیجه این شد که یک دیدگاه کل‌نگر حاکم شد؛ یعنی باید یک چتر بزرگ بر علم حاکم باشد که همه سؤال‌های انسانی را جواب بدهد. برای شما خواهم خواند که بعضی‌ها صریحاً گفتند جواب این سؤال‌ها را فقط از دین می‌شود گرفت. نه آدم‌های معمولی، نه دانشگاه‌های معمولی؛ آدم‌های تراز اول آمدند و این حرف‌ها را زدند.

این جریان‌های مثبتی است که در دیار ما نفوذ نکرده، متأسفانه، و آن هم به علت نفوذ و عوامل دیگری بوده است. الان شما بروید دانشکده‌های فیزیک ایران را نگاه کنید؛ فقط نظریه کوانتوم استاندارد مطرح است.

ولی حالا خیلی ها به نظریه کوانتوم بوهمی برگشته‌اند و نظریه‌های جدیدی مطرح شده است. یکی از دانشجویان دکترای من دو مقاله نوشت برای رساله دکترایش؛ هر دو در مجله نیچر چاپ شد و نیچر به او تبریک گفت و از وین دعوتش کردند که بیاید و یک آزمایشی را انجام دهد که اگر این آزمایش درست باشد، کوانتوم بوهمی پیروز است. بنابراین خیلی قضیه فرق کرده است.

نه‌تنها این، بلکه آکسفورد را ببینید. آکسفورد در انگلیس است؛ اولاً انگلیس واقعاً سکولارترین کشور اروپایی است، ولی آکسفورد و کمبریج تا حالا ده کنفرانس مشترک بین بخش فلسفه و بخش فیزیکشان برگزار کرده‌اند. انیشتین آن موقع نصیحت می‌کرد به فیزیکدانان؛ می‌گفت باید بنشینید این مسائل عمده فیزیک را با فلاسفه حل کنید. پلانک و شرودینگر هم همین را میگفتند.

وقتی یک عده ای از دانشمندان در سال ۱۹۶۰ به دیدن شرودینگر در اتریش رفتند، گفت فیزیکدانها فقط یک تکنسین شدند. بنابراین گفتند باید یک دیدگاه کل‌نگر باشد. واقعاً قضیه فرق کرد. یک کیهان‌شناس درجه‌اول، آقای جورج الیس[1]، گفت یک چتر الهیات باید روی علم باشد. خیلی قضیه تغییر کرده و دیدگاه کل‌نگر حاکم شده است. پزشکی کل‌نگر در آمریکا راه افتاده است؛ یعنی پزشک نباید فقط به جنبه جسمانی مریض نگاه کند؛ به جنبه روحی او، باید سبک زندگی‌اش، محیطی که در آن زندگی می‌کند و غیره هم باید توجه کند. به اینها باید توجه کند. یک دیدگاه پزشکی کل‌نگر در بعضی جاهای آمریکا راه افتاده است. این دیدگاه و این چیزها به محیط ما منتقل نشده است.

[1]. جورج الیس :(George F. R. Ellis) کیهان‌شناس و فیزیکدان نظری اهل آفریقای جنوبی و از پژوهشگران برجسته کیهان‌شناسی نسبیتی است که درباره ساختار و منشأ جهان، فلسفه علم و رابطه علم و دین نیز آثار گسترده‌ای دارد.

هایزنبرگ[1] بدون تردید از بزرگ‌ترین فیزیکدانان قرن بیستم بود. در نیمه اول قرن دیدگاهش آن‌طور بود؛ اما در نیمه دوم قرن آمد و کتاب «فیزیک و فلسفه» را نوشت. هایزنبرگ چه می‌گوید؟ می‌گوید جهان را با عینک تخصص خودتان نبینید. جهان وسیع‌تر از تخصص شماست. اگر در مکانیک هستید، اگر در فیزیک هستید، اگر در جامعه‌شناسی هستید، جهان را فقط با همان نگاه نبینید؛ یک دیدگاه کل‌نگر داشته باشید.

البته در دوره تمدن اسلامی، ابوریحان[2] هم معدن‌شناس بود، هم پزشک بود، هم فیلسوف بود؛ همه این‌ها بود. الان امکان ندارد کسی همه رشته‌ها را بداند، ولی یک حداقلی که بفهمد که فقط رشته خودتان جوابگوی همه سؤال‌ها نیست، باید بفهمید. و این الان در محیط‌های دانشگاهی ما نیست.

چند مورد برایتان می‌گویم، برای اینکه بدانید این حرف‌ها را افراد تراز اول زده‌اند نه درجه دوم‌ها: آکسفورد، کمبریج، پرینستون، هاروارد، کلمبیا. جامعه جراحان آمریکا در سال ۱۹۵۰ نامه‌ای به انیشتین نوشت. او در سال ۱۹۵۴ فوت شد. چهار سال بعد، جامعه جراحان آمریکا گفت: ما کنفرانس سالانه داریم، شما پیامی به این کنفرانس بده. ببینید چقدر این پیام انیشتین زیباست. می‌گوید: «تخصص در تقریباً تمامی حوزه‌های تلاش انسانی منجر به پیشرفت‌های بی‌سابقه شده است. اما این به قیمت باریک‌بینی و بصیرت افراد تمام شده است. اگر فلسفه را به‌عنوان تلاش برای یافتن عام‌ترین و جامع‌ترین دانش تعبیر کنیم، آن به‌وضوح مادر تمام تفحص‌های علمی خواهد بود. »گفتم فقط به علم تجربی نمی‌توانید اکتفا کنید.

آن‌وقت ببینید پل دیویس[3] که از فیزیکدانان برجسته در انگلیس است چه می‌گوید:

«هر چقدر هم که توضیحات علمی موفق باشند، همواره بعضی مفروضات را در ابتدا در بر دارند. مثلاً توضیح یک پدیده بر حسب فیزیک، اعتبار قوانین فیزیک را مفروض می‌گیرد. اما می‌توان سؤال کرد که خود این قوانین از کجا آمده‌اند. حتی غیر از این منشا می‌توان منطق را که همه استدلالات علم بر آن مبتنی است، مورد سؤال قرار داد. دیرتر یا زودتر، همه ما مجبوریم که چیزی را مفروض بگیریم؛ خدا باشد یا منطق یا بعضی قوانین یا مبانی دیگر برای وجود. بنابراین، سؤال‌های بنیادی همواره فراتر از گستره علم تجربی، آن‌طور که معمولاً تعریف می‌شود، قرار می‌گیرند.»

سؤال‌های بنیادی که عرض کردم: چرا فیزیک قابل توضیح با ریاضیات است؟ چرا ما می‌توانیم بفهمیم؟ این‌ها سؤال‌های بنیادی‌اند.

ببینید فیزیکدان های طراز اول چه می‌گویند. جورج الیس، بزرگ‌ترین کیهان‌شناس، می‌گوید: نظم زیربنای جهان وسیع‌تر از آن است که فقط با شناخت فیزیک توصیف شود. این نظم با کل عمق تجارب انسانی، خصوصاً فراهم کردن مبنایی برای اخلاق و معنا، مرتبط است.

---

[1] . ورنر هایزنبرگ :(Werner Heisenberg) فیزیکدان نظری آلمانی و از بنیان‌گذاران مکانیک کوانتومی بود که اصل عدم قطعیت را مطرح کرد و در سال ۱۹۳۲ جایزه نوبل فیزیک را دریافت کرد.

[2] . ابوریحان بیرونی: دانشمند برجسته ایرانی در سده‌های چهارم و پنجم هجری بود که در ریاضیات، نجوم، جغرافیا، کانی‌شناسی و پزشکی فعالیت داشت و از چهره‌های مهم تاریخ علم به‌شمار می‌رود.

[3] . پل دیویس (Paul Davies) فیزیکدان نظری و کیهان‌شناس بریتانیایی است که در زمینه کیهان‌شناسی، فیزیک بنیادی، منشأ حیات و رابطه علم و دین آثار متعددی دارد.

فرانسیس کالینز[1]، مشاور علمی بایدن، رئیس‌جمهور آمریکا پیش از ترامپ بود و بزرگ‌ترین پروژه علمی تاریخ آمریکا را انجام داده بود: «ژنوم انسانی». وقتی این پروژه ژنوم انسانی را انجام داد، به دین برگشت و یک کتاب با عنوان «سخن خدا» نوشت. کتابش به فارسی ترجمه شده است. بعد گفت من کار علمی‌ام را اصلاً یک عبادت دینی می‌دانم. می‌گوید من باید بپذیرم که علمی که من این‌قدر دوست می‌داشتم، نمی‌تواند به سؤال‌هایی نظیر «معنای حیات چیست؟»، «چرا من اینجا هستم؟» و «بعد از اینکه ما می‌میریم چه می‌شود؟» پاسخ بدهد.

از همه جالب‌تر، این سخن راجر پنروز[2] است که بزرگ‌ترین ریاضیدان زمان ما بود، بزرگ‌ترین جایزه ریاضی را گرفت و در فیزیک هم در درجه اول بود. ببینید چه می‌گوید و این را باید عبرت بگیرند از این جمله پنروز. او آدم کمی نیست؛ خیلی مهم است. دانشجویان ما بعضی‌هایشان رفته بودند در یک کنفرانس بین‌المللی، با این آدم بحث کرده بودند و صحبت از تواضعش می‌کردند که چقدر خوب برخورد کرده بود.

اخیراً استیون ونبرگ[3] گفته بود باید یک انقلابی در کوانتوم بشود، اصلاً یک جایگزینی بشود برای این نظریه؛ همان که خودش هم در کتابش نوشته است. من به دانشجوی فوق‌لیسانسم گفتم: آقای ونبرگ می‌گه باید یک انقلاب در کوانتوم بشود. شما اینو به همه فیزیک‌دانان مهم بنویسید.» ایشان به ۱۰، ۲۰ نفر از فیزیکدانان تراز اول نوشت. همه گفتند موافقیم، باید یک انقلاب صورت بگیرد؛ اصلاً در کلاسهای مطرح نیست که باید یک انقلاب در کوانتوم بشود، یک نظریه چه ایرادهایی داشته و امثالهم. این‌ها مطرح [شود].

حالا ببینیم راجر پنروز چه می‌گوید: «نوعی غرور در فیزیکدانان وجود دارد؛ که حاکی از آن است که دانش قوانین فیزیک همه‌چیز را درباره جهان به ما می‌گویند. آیا یک نظریه همه چیز، شامل نظریه‌ای درباره شعور هم می‌شود؟ آیا آن شامل یک نظریه درباره اخلاق یا رفتار انسان یا زیبایی‌ها می‌شود؟ حتی اگر ایده علم را بتوان توسعه داد که شامل این‌ها بشود، آیا ما هنوز آن را فیزیک در نظر می‌گیریم یا قابل تقلیل به فیزیک است؟»

جورج الیس می‌گوید که «ما باید معیارهای وسیعی به کار ببریم که کل حوزه تجارب انسانی را دربر بگیرد، نه فقط آن سؤال‌هایی را که علم می‌تواند پاسخ دهد.»

بالاخره، می‌خواهم برایتان بگویم که بازگشت به دین این فیزیکدانها اصلاً در کشور ما انعکاسی نداشته است. چه افراد تراز اولی به خدا برگشته‌اند. در زمانی که من دانشگاه برکلی بودم، در مقابل راسل قابل ارزش نبود و چنین دیدگاهی مطرح نبود. حالا انجمن فلاسفه خداباور چند هزار عضو دارد. یک کتابی را که من دادم دوستانم ترجمه کنند، درباره مهم‌ترین فلاسفه است که قبلاً دیندار نبودند و توضیح می‌دهند چرا دین‌دار شدند. خیلی قضیه تغییر کرده است. این قبلاً نبود؛ یک چنین چیزی قبلاً نبود.

---

[1] . فرانسیس کالینز :(Francis Collins) پزشک و متخصص ژنتیک آمریکایی، مدیر سابق پروژه ژنوم انسان و مدیر مؤسسه ملی سلامت آمریکا (NIH) که درباره رابطه علم و ایمان نیز آثار و سخنرانی‌های شناخته‌شده‌ای دارد.

[2] . راجر پنروز :(Roger Penrose) ریاضیدان و فیزیکدان نظری انگلیسی و از چهره‌های برجسته نسبیت عام و کیهان‌شناسی است که درباره ماهیت فضا-زمان، سیاه‌چاله‌ها و رابطه فیزیک با آگاهی نیز پژوهش کرده است.

[3] . استیون واینبرگ :(Steven Weinberg) فیزیکدان نظری آمریکایی و از برجسته‌ترین فیزیکدانان قرن بیستم بود که در سال ۱۹۷۹ جایزه نوبل فیزیک را برای نقش مهمش در صورت‌بندی نظریه وحدت الکتروضعیف دریافت کرد.

چارلز هارد تاونز[1] برنده جایزه نوبل فیزیک به خاطر اختراع لیزر است. من در چند تا کنفرانس با او بودم. خیلی خدا باور عجیبی است. و اولین کسی است که در سال ۱۹۶۰ گفت علم و دین به هم نزدیک می‌شوند. می‌گوید: «اگر علم و دین این‌قدر زیاد شبیه هم هستند، آن‌ها وضوحاً زمانی به هم می‌رسند. من معتقدم که این تلاقی گریزناپذیر است؛ زیرا هر دوی آن‌ها حاکی از تلاش انسان برای فهم جهان هستند و باید نهایتاً با یک چیز سروکار داشته باشند.»

چارلز هارد تاونز می‌گوید: «من خودم علم و دین را از هم جدا نمی‌بینم، بلکه تفحص علمی درباره جهان را بخشی از تجربه دینی می‌دانم.»

آرتور شلو[2]، برنده جایزه نوبل فیزیک می‌گوید: « اما بستر دینی زمینه خوبی برای انجام کار علمی است؛ پس تحقیقات علمی عمل عبادی است. زیرا تعداد بیشتری از عجایب خلقت الهی را ظاهر می‌سازند.»

فرانسیس کالینز، همان کسی که مشاور بایدن بود، ژنتیک‌دان و پزشک برجسته معاصر، می‌گوید: «با پژوهش در خلقت شکوهمند و حیرت‌آور خداوند، علم می‌تواند وسیله‌ای برای عبادت خداوند باشد.»

حتی یک کیهان‌شناس عمیق و بزرگ و برجسته روسی که بعد از فروپاشی شوروی، دانشگاه استنفورد او را جذب کرد و در رأس یک تئوری کیهان‌شناسی است، می‌گوید: «کل کیهان‌شناسی جدید عمیقاً متأثر از سنت غربی توحید است. این ایده که می‌توان جهان را از طریق یک نظریه همه‌چیز نهایی فهمید، ریشه در اعتقاد به خدای یگانه دارد.»

می‌خواهم به شما بگویم که وضعیت خیلی تغییر کرده است. اگر در ایران در مقابل تأسیس مثلاً رشته فلسفه مقاومت بود یا غیره، الان بیایید ببینید در انگلیس چندین دانشکده فلسفه‌ی فیزیک راه افتاده و تعداد زیادی فعالیت می‌کنند. این‌ها فقط فلسفه علم درس نمی‌دهند؛ بلکه مسائل کیهان‌شناسی و فیزیک را که در آن‌ها فلسفه مطرح است را بحث می‌کنند.

وقتی که رئیس یکی از دانشگاه‌های انگلیس به من حکم دادند که آن موقع بروم انگلیس و ببینم در دانشگاه‌های انگلیس برای فلسفه علم چه می‌گذرد، از کمبریج و آکسفورد و جاهای دیگر دیدن کردم. آکسفورد در دوره فوق‌لیسانس و دکترا همه مسائل فلسفه علم بود. ولی کمبریج که اتفاقا من خیلی خوشم آمد این گونه بود که در فوق‌لیسانس فلسفه علم مطرح بود ولی در دکترا، مسائلی از علم مطرح می‌شود که به فلسفه برخورد می‌کند؛ یعنی بحث‌های فلسفی فیزیک. این الان خیلی رایج است. آن‌قدر در این حوزه‌های جدید و نوآوری‌ها کتاب نوشته شده که حد ندارد. ولی کتاب هاکینگ که ملحد است و منکر خداست، ترجمه شده و هشت بار چاپ شده، ولی دانشمندان تراز اول در انگلیس و آمریکا که جواب او را داده‌اند، این‌ها در ایران ترجمه نشده‌اند.

---

[1] . چارلز هارد تاونز(Charles H. Townes) : فیزیکدان آمریکایی و برنده جایزه نوبل فیزیک در سال ۱۹۶۴ برای کارهای بنیادی درباره تولید و تقویت تابش الکترومغناطیسی، که به توسعه میزر و لیزر انجامید.

[2] . آرتور شالو(Arthur L. Schawlow) : فیزیکدان آمریکایی و برنده جایزه نوبل فیزیک در سال ۱۹۸۱ برای مشارکت در توسعه طیف‌سنجی لیزری .او از پژوهشگران مهم در حوزه لیزر و طیف‌سنجی بود.

استاد هاکینگ و شاگرد هاکینگ، این‌ها کتاب‌های تراز اول نوشته‌اند و با زبان فیزیک به هاکینگ ایراد گرفته‌اند، ولی این‌ها ترجمه نشده‌اند. یعنی می‌خواهم بگویم نکات منفی را گرفته‌اند، ولی نکات مثبت هم بوده که باید به این نکات مثبت توجه بشود. این کل جریانی است که باید حاکمشود.

برای شما عزیزانی که فعلاً خارج از کشور هستید، یک نکته‌ای که می‌خواهم به شما عرض کنم این است: من یک سال، در سال ۶۷، برای یک کنفرانسی دعوت شده بودم به چین. آقای دکتر صدرنژاد که آن وقت معاون وزیر علوم بودند هم حضور داشتند. کنفرانس که تمام شد، به چینی‌ها گفتیم ما دوتا گفتیم دلمان می‌خواهد چند روز به خرج خودمان در چین بمانیم، چون بقیه سفر و بلیت هواپیما و هتل را آنها می‌دادند. گفتیم میخواهیم به خرج خودمان در چین بمانیم و ببینیم. گفتند کجا را می‌خواهی ببینی؟ آقای دکتر صدرنژاد یک جایی را گفت. من هم گفتم انستیتو فیزیک. رفتیم. عصر در انستیتو فیزیک، چیزی دیدم که باید عبرت باشد. با معاون انستیتو دیدار داشتم. تا رفتم توی اتاقش، با احترام من را برد و چند تا از آزمایشگاه‌هایش را نشان داد. اوایل صبح بود. توی آزمایشگاه، یک دانشجویی پشت یک میکروسکوپ الکترونی بود. میکروسکوپ الکترونی آن سال خیلی گران بود. گفتم این میکروسکوپ الکترونی را از کجا گیر آوردید؟ گفت فرانسوی‌ها هدیه کردند. من خنده‌ام گرفت. آن‌هایی که به ما می‌دادند، پولش را می‌گرفتند، ولی به آن‌ها هدیه داده بودند. بعد، وقتی که می‌خواستم بیایم بیرون، معاون [انستیتو] به من گفت: این دفتر را هم امضا کن. دفترچه را امضا کردم. ورق زدم، صفحات قبلی را دیدم یانگ چِن‌نینگ[۱] و لی جِنگ‌دائو[۲] هم امضا کردند، اینها برندگان چینی جایزه نوبل در فیزیک بودند که عمر علمی‌شان را عمدتاً در آمریکا گذرانده بودند. گفتم این‌ها اینجا چه کار می‌کنند؟ این چینی‌ها اینجا چه کار می‌کنند؟ گفت سالی دو، سه ماه، در تعطیلاتشان هم می‌آیند اینجا و کمک پژوهشی می‌کنند.

پروفسور فضل‌الله رضا[۳] واقعاً خیلی استاد بزرگواری بودند. یک‌دفعه در ایران ما دعوتشان کرده بودیم به پژوهشگاه علوم انسانی. تشریف آوردند. یک عده از دوستانم هم بودند. بعد گفتند من را ماشین وزارت خارجه آورده. آن موقع آقای دکتر خرازی وزیر خارجه بود. گفت من را وزارت خارجه آورده ولی من از آنها گله دارم. زیرا این‌ها نیامدند ببینند این اساتید ایرانی که در آمریکا دعوت می‌کنند، می‌خواهند بیایند به ایران کمک علمی بکنند یا نه. دعوت کردند و گفتند این‌ها آمدند، همه املاکشان را فروختند، تبدیل به دلار کردند و از ایران خارج کردند. عصبانی بودند و می‌گفتند چرا این‌ها دوستانشان را دعوت کردند.

پروفسور عبدالسلام[۴] را ما در سال ۶۷ دعوت کردیم بیایند دوره دکترای فیزیک را افتتاح کنیم. نکات خیلی جالبی گفتند. از جمله گفتند در سال ۱۹۵۶ ما اولین گروهی بودیم که می‌رفتیم به چین کمونیست، چون دیگر کمونیستی شده بود. بعد از ۱۹۴۵ این‌ها کمونیستی شدند. گفتند در چین دیدیم همه وسایل غربی را با مهندسی معکوس ساخته بودند. بعد گفتند رفتم به دیدن نخست‌وزیر

---

[۱] . یانگ چِن‌نینگ :(Chen-Ning Yang) فیزیکدان چینی-آمریکایی؛ برنده نوبل فیزیک ۱۹۵۷ برای کشف نقض اصل تقارن پاریته در برهم‌کنش‌های ضعیف.

[۲] . لی جِنگ‌دائو :(Tsung-Dao Lee) فیزیکدان چینی-آمریکایی؛ برنده نوبل فیزیک ۱۹۵۷، مشترک با یانگ، برای همین کشف، همراه با یانگ چِن‌نینگ در سال ۱۹۵۷ به‌طور مشترک نوبل فیزیک گرفتند.

[۳] . فضل‌الله رضا :مهندس برق و دانشمند ایرانی، از پیشگامان نظریهٔ اطلاعات و نظریه شبکه، که سال‌ها در دانشگاه‌هایی مانند MIT و سیراکیوز آمریکا تدریس و پژوهش کرد.

[۴] . پروفسور عبدالسلام :(Abdus Salam) فیزیکدان نظری پاکستانی و از بنیان‌گذاران نظریه وحدت الکتروضعیف بود که در سال ۱۹۷۹، همراه با شلدون گلاشو و استیون واینبرگ، جایزه نوبل فیزیک را دریافت کرد.

وقت چین و فهمیدم علم در چین تغییر می‌کند. عزمشان این بود که علم در چین تغییر کند. اتفاقاً در همان کنفرانسی که ما در چین دعوت شده بودیم، رئیس فرهنگستان پزشکی چین را دعوت کرده بودند. آمد سخنرانی کرد و دو تا مطلب گفت. مطلب اولی که گفت این بود که ۸۰، ۹۰ درصد از چینی هایی که برای تحصیل به آمریکا و اروپا می‌روند، بعد از اتمام تحصیل به چین برمی‌گردند. مطلب دومی هم که گفت این بود که چینی ها پزشکی سنتی را با پزشکی مدرن، هر دو را استفاده می‌کنند. این‌ها با هم در تعامل‌اند. من در لندن رفتم و دیدم چینی‌ها آنجا کلینیک پزشکی باز کرده بودند. گفتم بروم ببینم چه کار می‌کنند. مبلغ زیادی هم دادم. خیلی خوشم آمد. این‌ها کلاً به خودشان وابسته‌اند. آن‌وقت سال ۶۷ که من بودم، سال ۶۷ در پکن یک تظاهراتی شد، زدند و کوبوندند و همه آمریکایی‌ها را بیرون کردند. یکی از آمریکایی‌ها که هم‌شاگردی من در برکلی بود و بعداً برنده جایزه نوبل شد، شکایت کرد. گفت من استاد بودم، برای یک کنفرانس آمده بودم؛ چرا ما را بیرون کردند؟ می‌خواهم بگویم چینی‌ها تعارف نداشتند؛ به خودشان وابسته بودند. همه‌چیز را الان دارند می‌سازند. خیلی از چیزها را خودشان ساختند. خودشان را اول ساختند، بعد به غرب عرضه کردند.

این است که واقعاً اگر جهان اسلام بخواهد پیشرفت بکند، و مخصوصاً ایرانی که تفکر فرهنگی اسلامی باید بر آن حاکم باشد، که طبق فرموده پیامبر (ص) «الإسلام یعلو ولا یُعلی علیه»[1] -اسلام برتری می‌یابد و بر آن برتری نمی‌یابند- جامعه اسلامی باید برتر باشد و نباید دیگران از آن برتر باشند. در قرن هفتم هجری، یک قاضی‌القضات، یک عالم دینی، یک کتاب نوشته که اتفاقاً به فارسی هم ترجمه شده است. می‌گوید چرا پزشک‌های زمان ما همه یا مسیحی‌اند یا یهودی‌اند؟ چرا مسلمان‌ها نمی‌روند پزشک بشوند و نیاز ما را رفع کنند؟ می‌خواهم بگویم یک دید وسیعی حاکم بود که الان نیست. الان نگاه‌ها به غرب است در حالی که ما باید به خودمان اتکا کنیم. رهبر معظم انقلاب، شهید معظم، مرحوم آیت‌الله‌العظمی خامنه‌ای، روی دو نکته تأکید داشتند: اول اینکه ما باید نیازهای داخلی را رفع کنیم و دوم اینکه باید در علم، نوآوری داشته باشیم.

استاد بنده که برنده جایزه نوبل شد، آقای واینبرگ، در مصاحبه گفت در این ۴۰ سال که من مقاله از جهان اسلام دریافت کردم، یک مقاله قابل‌ارزش در رشته خودم نیافتم. البته از مسلمانان مقیم غرب مقاله ارزشمند دریافت کرده‌ام. خب این برای ما ننگ است. چرا ما نوآوری نکنیم؟ وقتی ابن هیثم دنبال نوآوری بوده، وقتی زکریای رازی دنبال نوآوری در پزشکی بوده، چرا ما دنبال نوآوری نرویم؟

دوستانی که الان مقیم خارج هستند، باید اولاً فرهنگ اصیل اسلامی را بشناسند و معرفی کنند. این خودش یک جامعه اسلامی را می‌سازد. اکثر این کشورهای عربی را آمریکایی‌ها خریدند؛ واقعاً خریدند. من کشورهایی که مقداری رفتم و روشن یافتم، مالزی و اندونزی و پاکستان بوده. مصر هم علمایش خودشان روشن‌اند، حکومتش وابسته است. به حضرت امام شهید آیت‌الله خامنه‌ای رحمت‌الله‌علیه هم عرض کردم من تدینی که در اندونزی دیدم، در ایران نبود. می‌خواهم بگویم که ما باید یک مقداری به فکر خودکفایی باشیم. فکر نکنیم که غرب می‌خواهد آینده ما را بسازد.

ببینید، در اوایل دهه ۶۰ ـ این را می‌گویند دغدغه - در اوایل دهه ۶۰، یعنی ۴-۳ سال بعد از پیروزی انقلاب ـ یک مقاله‌ای از طریق اینترنت به دست من رسید. یک خانم پاکستانیِ مقیم نیویورک که استاد ژنتیک بود و در بیمارستان نیویورک کار می‌کرد، مقاله‌ای

[1]. شیخ طوسی، الخلاف، ج ۶، ص ۴۱۸، مسئله ۲۰ - السنن الکبری، اثر بیهقی، ج ۱۲، ص ۴۱۱، حدیث شماره ۱۲۲۸۳

نوشته بود. نوشته بود وزارت خارجه آمریکا یک طرحی به «بنیاد کارنگی»[1] داده که چگونه می‌توانیم در کشورهای جهان اسلام و جهان سوم نفوذ کنیم. پاسخ بنیاد کارنگی چی بوده؟ از طریق دانشگاه‌ها. وقتی آقای جهان‌بگلو گرفتند. من در شورای عالی انقلاب فرهنگی درخواست کردم نوار اقرارش را بگذارند و گذاشتند. دقیقاً همین‌ها را اجرا کرد.

بنابراین خیلی باید حواس‌جمع باشیم. اسلام، استقلال ما را می‌خواهد. می‌گوید: «اطْلُبُوا الْعِلْمَ وَلَوْ بِالصِّينِ، فَإِنَّ طَلَبَ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ»[2] -دانش را بجویید، هرچند در چین باشد؛ زیرا طلب علم بر هر مسلمانی واجب است- علم را بگیرید، ولی خودتان هم فقط مشق‌نویس نباشید؛ سرمشق‌نویس باشید.

مرحوم استاد مطهری یک حرفی می‌زدند، خیلی قشنگ بود. می‌فرمودند که خلفای عباسی کتاب‌های یونانی را ترجمه می‌کردند و در علم استفاده می‌کردند. ائمه ایرادهای بسیاری نسبت به خلفای عباسی داشتند، ولی در این زمینه یک ایراد به آنها نمی‌گرفتند که علم را از یونانی به عربی و غیره ترجمه می‌کردند. فرق می‌گذاشتند و متوجه بودند. میفرمودند علم را از هر کجا ولو در چین بگیرند و بیایند جامعه خودشان را خودکفا کنند و دانشجویان ما که در خارج از کشور تحصیل میکنند باید واقعاً در این فکر باشند.

خیلی ممنون. والسلام علیکم و رحمةالله و برکاته.

پرسش و پاسخ

سوال- با توجه به پیشرفت در چین و اینکه احتمالاً در آینده پیشتاز و پیشرو می‌شوند، وضعیت فلسفه علم در آینده چین را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

در آینده، چینی‌ها دارند همه‌چیز را یاد می‌گیرند. بعید نیست اگر ما سست باشیم، آن‌ها جلو بزنند. ولی الان نه؛ بنده سخنرانی در سال ۱۳۶۳، یعنی پنج سال بعد از پیروزی انقلاب، در مالزی داشتم با عنوان «فلسفه علم از دیدگاه قرآن». که مشاور اعظم رئیس‌جمهور پاکستان، ضیاءالحق، بعد از سخنرانی بنده گفت اگر فقط برای شنیدن این سخنرانی آمده بود. برای من ارزش داشت. من یک کتاب دارم: «فلسفه علم و دین در افق جهان‌بینی توحیدی» همه مسائلی را که شبهه‌ای بین علم و دین بوده است، مطرح کردم. آنجا نشان دادم که چگونه بزرگ‌ترین علما و فیلسوفان، نظرشان همان نظر فلاسفه اسلامی است.

سوال- وضعیت کنونی سیاست‌گذاری‌های مراکز علمی ما، اعم از دبیرخانه‌ها، دانشگاه‌ها و شورای عالی انقلاب فرهنگی گرفته تا حتی حوزه‌های علمیه را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

خیلی عقب افتادند. تغییرات روز در آن‌ها نیامده است. واینبرگ در سال ۱۹۱۳ آمد و گفت باید نظریه کوانتوم اساس کار پزشکی و همه علوم باشد. در سال ۱۹۱۶ مطلبش را تمدید کرد و در سانفرانسیسکو سخنرانی کرد و گفت حتی این نظریه جدید را ممکن است یک دانشجو کشف بکند. در حالی که بنده در سال ۱۳۸۶ در شبکه الجزیره قطر گفتم نیاز به یک انقلاب در کوانتوم است؛

---

[1] . بنیادها و مؤسسات کارنگی در قرن بیستم در ایجاد شبکه‌های آموزشی و علمی بین‌المللی فعال بودند. پژوهش تاریخی ایندرجیت پارمار درباره بنیادهای Carnegie، Rockefellerو Ford نشان می‌دهد که این بنیادها در شکل‌گیری شبکه‌های دانش و نهادهای پژوهشی در کشورهای جهان سوم نقش داشتند و این فعالیت‌ها با گسترش ارزش‌ها و منافع آمریکا در دوران جنگ سرد ارتباط پیدا کرد.

[2] . وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۲۷، ص ۲۷

غفلت شده، توجه نشده، واقعاً غفلت شده است.. ببینید، کتاب‌های الان یک فرقی دارد. اوایل انقلاب این کتاب‌ها در اختیار ما نبود؛ حالا کتاب‌ها در اختیار ماست. یکی از مهم‌ترین موضوعات، مسئله‌ی روح انسان است. تمام این علوم شناختی که در ایران راه افتاده، همه‌شان روح را دنباله جسم می‌دانند.

شما مقاله «اصالت روح» را که من نوشتم، در کتابم چاپ شده است و دانشمندان غربی آن را تحسین کرده‌اند را بخوانید. همه فیزیکدان‌های مهم گفتند که روح انسانی را به هیچ وجه نمی‌شود با هیچ علمی توضیح داد؛ از انیشتین و این‌ها بگیرید تا تیلور ویتاکر[1] که به نظر بنده انیشتین زمان است و صاحب نظریه آبّر انسان. ویتاکر می‌گفت ممکن است نظریه من یک روزی موفق باشد، ولی هیچ‌وقت ما شعور انسانی را نمیتوانیم توضیح بدهیم. و بعضی‌ها صریحا آمدند و گفتند که روح انسانی غیرجسمانی و غیرمادی است. هکلز در یک مقاله می‌گوید: «روح انسانی یا شعور یا نفس یا روح (همه این‌ها را در یک معادل به کار می‌برد.) این‌ها یک افاضه الهی در یک مرحله‌ای از جنین هستند.» که این عین آیه قرآن است.

اصلاً خیلی عجیب است. حوزه علمیه ما خیلی در این زمینه سستی کرده که نرفته اینها را ببیند که چقدر افکار تغییر کرده‌اند. اصلاً آن وقت فیلسوفان خداباور، ۵۰، ۶۰ سال پیش این‌گونه نبودند اما حالا دانشکده دانشگاه آکسفورد آمده، بخش علم و الهیات راه انداخته. دانشگاه کمبریج هم آمده انستیتوی علم و دین را راه انداخته. خیلی تغییر کرده است. ما فقط به اداهای زشت غرب و زورگویی‌هایشان و استثمارشان نگاه نکنیم؛ باید بی‌طرفانه تابع استدلال بود. به قدری کتاب‌های خوب نوشته شده که حد ندارد. یک دفعه من به مرحوم آیت‌الله مصباح اعلی‌الله مقامه، گفتم: این فیلسوف انگلیسی همچین جمله‌ای می‌گوید که روح انسانی یک افاضه الهی در یک مرحله‌ای از جنین هست. حیرت کرد گفت خیلی عجیب است که یک فیلسوف انگلیسی همچین حرفی را زده. افکار آنها خیلی به فلسفه اسلامی نزدیک شده است.

بنده ۱۰ دوره در انجمن اروپایی علم و الهیات که هر دو سال یک‌بار در یک شهر مهم اروپایی برگزار می‌شد، شرکت کردم. آنجا فیزیکدان بود، ریاضیدان بود، کامپیوتری بود، کشیش بود، فیلسوف بود؛ همه رشته‌ها بودند. حتی خداناباوران هم می‌آمدند ببینید چه بحث‌هایی مطرح می‌شود. خیلی جالب بود. آستانه تحمل همه خیلی خوب بود. علتش را هم فهمیدم؛ برای اینکه پاپ پل دوم در ۱۹۵۰ گفته بود یک درصدی از کشیش‌ها باید علوم روز را یاد بگیرند؛ دکترا بگیرند در فیزیک، در زیست شناسی، در جامعه‌شناسی، در روانشناسی. و این کار را کردند و بنده هم اصلا اختلافی بین آنها نمی‌دیدم.

در پایان از خواهران و برادرانی که در این جمع هستند و تشریف آورده‌اند، صمیمانه تشکر می‌کنم.

---

[1] . سِر ادموند تیلور ویتاکرE. T. Whittaker ، (۱۸۷۳–۱۹۵۶)ریاضی‌دان و فیزیک‌دان ریاضی انگلیسی و از چهره‌های مهم تاریخ فیزیک بود. او در زمینه نسبیت، الکترومغناطیس و تاریخ نظریه‌های فیزیک کار کرده است.